

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنه الدائمه علی اعدائهم
اجمعین، اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمه یا ارحمن الراحمین.

یکی از بحث‌های که عرض کردیم در مناسبت بحث‌هایی که راجع به راه اثبات متن هست بحثی است که به عنوان زیاده‌الثقه مطرح شد یعنی اگر فرض کنیم روایتی باشد که یک ثقه نقل کرده دیگر هم نقل کرده و زیادی دارد، آیا این زیاده‌الثقه مقبول هست یا نه؟ در همین کتاب کفایه خطیب چهار، پنج وجه، پنج شش وجه نوشته بود و معلوم شد که این بحث بر اثر ارزشی که در روایات دارد و درست هم هست انصافاً بحثش شبیه بحث مدرج که اشاره کردیم و تقطیع بر اثر بحث ارزشی که دارد به کتب اصول مثل همین کتاب زرکشی که ایشان چهارده وجه برایش نقل کرده و اضافه بر او عده‌ای تشقیق صور هم کردند که مثلاً ثقه‌اش چطور باشد مثلاً آن زیادی چطور باشد با اصول دیگر بسازد الی آخره دیگر این‌ها بحث‌ها متعارف است در عالم آخوندی و معلوم می‌شود روی این بحث خیلی کار کردند اصولاً به طور طبیعی غالباً بحث‌هایی که راجع به حدیث است غالباً از قبیل قضایای حقیقه است یعنی این حدیث این حدیث باید بررسی بشود بحث‌های که در اصول آوردند از قبیل ببخشید خارجیه است، این‌ها حقیقه است یعنی این بحث را به عنوان یک بحث کلی هم مطرح کردند نه این‌که مثلاً فلان حدیث زیادی‌اش چه کار کنی، اگر فلان حدیث و فلان حدیث باشد، این در محدوده حدیث است اما وقتی در علم اصول آمد یعنی به عنوان قاعده عامه مطرح می‌شود یعنی یک بحث کبروی است چون عرض کردیم اولاً توضیح دادیم کراراً مراراً چون خیلی تأثیر دارد بحث‌های حدیثی و شناخت حدیث و سند حدیث و این قسمت‌ها این‌ها در اجتهاد دخیل نبود تا میانه‌های قرن دوم، اصولاً در اجتهاد همان احکامی که در شریعت معروف بود تفریعات آن، قیاس آن این به اصطلاح متعارف بود، بعد از این‌که در میانه قرن دوم یواش یواش مباحث سند و این‌ها آمد این‌ها دخیل در اجتهاد شد یعنی مسائل سند و عرض کردیم که اهل سنت غالباً فقهای بزرگشان حدیث شناس هم هستند، چون یک رکن فقه حدیث بود، یک رکن حدیث هم شناخت سند و اسانید و این قسمت‌ها بود یعنی یک تعبیری بود که این تأثیرگذار بود لذا از وقتی که این اجتهاد به این معنی در بین ما هم اجتهاد اصطلاحاً همین است، در اول اجتهاد به معنای همان تفریع و فقه تفریعی و قیاس و این‌ها بود و لذا در بین اصحاب ما در اول اجتهاد به شدت ممنوع بود این‌که آقای بروجردی فرمودند قیاس و اجتهاد در آن زمان حتی شامل اخذ به اطلاق یا عموم هم می‌شد این مطلب ایشان درست است اصلاً صحیح است،

س: این تعبیر اجتهاد رأی است

ج: بله آقا؟

س: این‌که هست که گفته اجتهاد رأی

ج: بله، اجتهاد رأیی را در مثل همین مثل عمر و این‌ها هم آوردند

س: کیف تصنع، اجتهاد رأیی و لا عالو

ج: این قصه‌ای مال همان مردک یمن فرستادند پیغمبر ادعا کردند که کیف قال آخذ بكتاب الله فرمود اگر در کتاب الله نباشد، فرمود به قول رسول الله، اگر نباشد اجتهد رأی این در همین مردکی که یمن رفته اسم خوبی دارد اسمش، بله اسمش س: معاذ

ج: معاذ، معاذ ابن جبل، آثار آلزایمر در این جا، این قصه مال معاذ ابن جبل است و بالاتفاق هم حدیث ضعیف است، یعنی این حدیث اجتهد رأی حالا نمی‌خواستیم وارد بحث بشویم بالاتفاق ضعیف است کسی درش بحث ندارد که این حدیث ضعیف است چون دارد عن جماعة عن اناس من اهل یمن، اصلاً اسم برده نشده که که هستند؟ که‌ها بودند؟ مرسل است حدیث و فکر می‌کنم قبل از ارسال هم یک مشکل دیگر هم دارد یعنی فقط به ارسال نیست، اگر سندش را بیاورید حالا می‌گوییم هی شاخه به شاخه داریم می‌رویم، حالا باشد یک سفر دیگر، علی ای به هر حال این مشکل دارد این حدیث، با این که ذکر کردند خب خودشان هم گفتند دیگر لیکن بعدها یک وقت این اجتهد درین اصحاب ما ممنوع بود اما اخذ الآن اجتهدی که ما الآن داریم عده‌ای خب از این اخباری‌ها می‌گویند اجتهد در روایات ممنوع است و این‌ها این مراد از اجتهد آن یکی است یعنی تفریعات جاهایی که نص نیست جای دیگر قیاس بگیرند، مثلاً استحساس بکنند این‌ها مراد بود اما اخذ به عموم نه، یک روایتی هست که خیلی معروف است مال عبدالله ابن بکیر، می‌خواهید بیاورید آن روایت، قلت فی الروایة اذا کان بینهما زوج، فقال عبدالله ابن بکیر لا فرق ان یکون بینهما زوج اما لا؟ قال أ فی هذا روایة قال لا؟ هذا رأی رأی فقال لا، لا نأخذ بالرأی چه است؟ تعبیر دیگر هم دارد اضافه بر این، آن وقت این بحث را در آوردند که عبدالله ابن بکیر قائل به رأی و اجتهد و این‌ها بوده، قیاس بوده و این‌ها بوده دیگر آن مسأله چون خیلی لطیف است آن مسأله در باب طلاق است، هذا ما رزق الله من الرأی تعبیر رأی،

س: همان اجتهد آن دوره است

ج: نه این آن نیست، اجتهد زمان ماست،

س: اجتهد زمان ما

ج: ما روایت یک کم مغلق است

س: بله

ج: این احتیاج به شرح دارد که من بنشینم یکی دو روز در یک روز، یکی دو روز زمینه روایت را چون این در باب طلاق و طلاق عدی، و سه طلاقه کی می‌شود؟ چطور این یک مشکلاتی دارد اصلاً در همان قدیمش مشکل دارد نه جدیدش من باید آن‌ها را شرح بدهم در حقیقت حق با ابن بکیر است این عموم است من اثباتش کردم البته مرحوم آقای ابطحی در این تاریخ آل زراره وارد بحث فقهی این جا شدند در ذیلش هذا مما رزقه الله من الرأی، لیکن نه خیلی موفق نبوده،

س: ارجاعش را بگویم کافی جلد شش صفحه هفتاد و هفت، چندتا نقل در کافی هست،

ج: از طریق واقفیه هم هست بفرمایید

س: یکش می‌گوید فقال

ج: از اولش سند بخوانید دیگر حالا خواندی همه‌اش را بخوانید

س: تاریخ آل زراره دارد آقای ابطحی

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۳

جلسه: ۷۲

ج: تاریخ آل زراره

س: همان شرح نجاشی را هم بفرمایید

ج: نه نه تاریخ آل زراره چاپ کردند، جداگانه ندیدید شما؟

س: ندیدم

ج: عجیب است همان مال ابو غالب زراری را ایشان چاپ کردند البته بعد آقای جلالی رفیق ما، تحقیق قشنگی کرده، حروفش

هم زیبا جایزه هم گرفته به عنوان کتابی، اما

س: بله آقای ابطحی هم قبلاً چاپ کرده

ج: دارم من هردو را داریم تاریخ آل زراره ابن اعین آقای ابطحی به این اسم، آن وقت در آخرش که بحث عبدالله ابن بکیر و این هاست و ایشان متهم به رأی است ایشان آورده سعی کرده یک تفسیر فقهی هم بدهد، آن مطلب خیلی پیچیده‌تر از این است که ایشان نوشتند آن را اگر من بخواهیم همین الآن صحبت کنم دو سه جلسه باید فقط بحث فقهی بکنم، سابقه‌های فقهی را بررسی کنیم و حق با عبدالله ابن بکیر است انصافاً اصحاب ما حمله کردند به عبدالله ابن بکیر که ایشان قائل به رأی و قیاس بوده، این رأی در این جا همانی که آقای بروجردی تنبه فرمودند انصافاً مرحوم آقای بروجردی در این قسمت‌های تاریخ و زندگی کردن با تاریخ خیلی موفق بودند یعنی انصافاً در حد این نبود که تاریخ را بخوانند کانما خودشان

س:

۵۳: ۷

صائب است

ج: نه اصلاً کانما خودشان دارند زندگی می‌کنند باش این خیلی مسئله مهمی است بله بیاورید حالا شما این در حقیقت اخذ به عموم کرده به اطلاق کرده نه عموم اخذ به اطلاق کرده، و حق با عبدالله ابن بکیر است مشکل ندارد، اما آن زمان اخذ به اطلاق را همان جور که آقای بروجردی تنبه رأی و اجتهاد می‌دانستند می‌گفتند باید نصی بیاید، به عموم نمی‌شود یا به اطلاق نمی‌شد تمسک کرد، در حقیقت عبدالله ابن بکیر هذا ما رزق الله خوب تعبیری هم کرده یعنی اخذ به عموم و اخذ به اطلاق این اشکال ندارد چه اشکال دارد فرموده شامل بشود نمی‌خواهد حالا درش بینهما نصی بیاید که اذا لم یکن زوج، احکام کلی دیگری دارد که شامل این می‌شود زوج باشد یا نباشد، حالا بخوان روایت را دیگر حالا

س: بعد چون گفتید کلمه تصحیح بشود در قصه‌ای معاذ عن رجال من اهل حمس یا عن رجال من اصحابه،

ج: عن اناس من اصحابه

س: او اناس من، اهل حمس من اصحاب، این تعابیر در همه سندها دارد همه‌اش هم یک رجال

ج: اما من به نظرم من اناس، آن اولاً اناس اناس من اصحابه، یا من اهل الیمن من یمن خیال می‌کردم، حمس

س: هم رجال داشت هم اناس

ج: من در ذهنم اناس بود الآن، چون خیلی مقید به متن هستم در ذهنم اناس بود

س: آخر بعداً ارجاع داده بشود

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

جلسه: ۷۲

صفحه ۴

ج: بله،

س: این در کافی، در جلد شش، در چاپ چیز، من چاپ دارالحدیث می‌خوانم ولی در چاپ آقای غفاری جلد شش، ابواب طلاق باب مایه‌دم الطلاق و مالایه‌دم، روایت اول از معلى ابن خنيس عن ابی عبدالله آورده

ج: الی آخر نه دیگر چون بخواهیم شرح روایت بدهیم طول می‌کشد این بعدش از یک چیز است از واقفیه هم هست
س: مال دومی هم از معلى ابن خنيس عن ابی عبدالله منتهی در ذیلش اضافه شده و کان ابن بکیر و اصحابه یقولون هذا فاخبرنی
عبدالله ابن مغیره قال قلت له من این هذا قال قلت من قبل روایت رفاعه، این روایت دوم است، روایت سوم این شکلی می‌شود
عن رفاعه عن ابی عبدالله

ج: این همان روایت رفاعه است دیگر

س: بله، آن وقت بعد تکه روایت نقل کرد بخوانم همه‌اش را

ج: نه این گفته عبدالله ابن مغیره باید قبلش را ببینی که است ابراهیم ابن هاشم است که است قبلش؟

س: این جاست که بحث رأی شروع می‌شود

ج: می‌دانم بالاخره کلینی که از عبدالله ابن مغیره نقل نمی‌کند

س: نه نه راوی آخر، اخیر است حمید ابن زیاد است

ج: می‌گفتند واقفیه است در ذهنم بود خیلی فراموش نکردم حمید ابن زیاد عن ابن سماعه، حسن ابن محمد ابن سماعه در
ذهنم بود حدیث از طریق واقفیه

س: آن‌جا حمید ابن زیاد عبیدالله ابن احمد است عن ابن ابی عمیر روایت دوم، روایت سوم که همین بحث رأی هست همین
که فرمودید، حمید ابن زیاد عن ابن سماعه

ج: البته عبیدالله ابن احمد، ایشان عبیدالله ابن احمد نهیکی ضبط کلمه‌اش ولو به صیغه مثل نُهیک نوشته می‌شود نهیکی بسیار
مرد بزرگواری است از نسخ بسیار معروف کتاب ابن ابی عمیر نسخه ایشان است که در قم هم آمده، گاهی هم عن نهیکی عن
النهیکی یا عبیدالله ابن احمد ابن نهیک، اسمش نهیک هم هست حالا شاید هم اسم فارسی باشد نهیک علی ای حال ایشان از
اجلاست، حمید ابن زیاد از این نسخه ابن ابی عمیر نقل کرده نسخه نهیکی اصلاً این نسخه در قم هم بوده غیر از این که حالا
این‌جا کلینی آورده اصولاً من عرض کردم روایات حمید ابن زیاد در مصادر ما آنچه که در کلینی است منفردات ایشان است یعنی
مرحوم صدوق از این واقفی‌ها نقل نکرده از ایشان و از ابن سماعه استاد ایشان مرحوم صدوق نقل نکرده کلینی به عراق آمده،
عمده نجف کربلا، چون این حمید ابن زیاد که واقفی است این آخرین شخصیت علمی واقفی‌هاست ما بعد از ایشان دیگر
نمی‌شناسیم،

س:

۵۰: ۱۱

ج: سه صد و ده، وفاتش احتمال حرکت واقفی به عنوان یک حرکت علمی سه صد و ده از بین رفته این هم تاریخ، من چون
خیلی مقید هستم به ضبط تاریخ دیگر بعد از این ما نداریم، یک شخصیت علمی مثل حمید ابن زیاد ایشان را می‌گویند خواب

دید که در کربلا فوت می کند لذا از کوفه منتقل شد به کربلا، نینوا همان جا ماند تا فوت کرد، در خواب دیده بود که حرم سیدالشهداء می آید به نینوا و آن جا فوت می کند ایشان خیلی مشکل ندارد مشکل آن حسن ابن محمد ابن سماعه که بعد از ایشان است آن وقت آنچه که ما در کتب اربعه داریم الآن کتاب کافی است که مستقیم از حمید نقل می کند صدوق ندارد، شیخ طوسی هم از کافی نقل می کند هم خودش مستقلاً از حمید نقل می کند و شیخ طوسی هم از کافی از حسن ابن محمد ابن سماعه نقل می کند هم مستقیماً از حسن نقل می کند حالا مال حمید برایم شبهه شد مال حسن یقینی است، از حسن، آن وقت حسن مشکلی این است که نجاشی می گوید کان یعاند فی الوقف، این بعض دوستان ما در بحث صحبت کردیم گفتند خب چرا کلینی از ایشان نقل؟ اصطلاح یعاند کسانی بودند که بلا نسبت به حضرت رضا اهانت می کردند، چون این ها دو طائفه بودند واقعه یکی می گفتند موسی ابن جعفر زنده است لیکن حضرت رضا اشتباه می کند، حضرت رضا مرد بزرگوار فقیه عالم جلیل از اهل بیت لیکن اشتباه کرده می گوید پدرم فوت کرده دقت کردید یک عده ای آن طرف حالا که من نمی خواهم، لسانم لایتجراً اهانت به حضرت رضا می کردند، و طبعاً هم به حضرت جواد یعنی به ائمه بعد از موسی ابن جعفر اصطلاحاً به این ها می گفتند معاند در وقف این مشکل واقعاً هم من هم خیلی این جوری می شود وقتی این عبارت را می خوانم و بعد روایتش در کافی باشد یا در تهذیب؟ تهذیب اضافه بر کافی خودش هم آورده یعنی اضافه بر او، چون مرد فقیهی است مرد ملایی است دیگر خیلی مرد ملایی است خود حمید هم مرد ملایی است، بله آقا

س: در گفتارشان که ثقه بودند،

ج: ثقه بودند اما آدم یک جورش می شود دیگر کسی بخواهد به امام رضا، یک کسی بخواهد به امام رضا اهانت کند، به یک مرجع اهانت بکند بدمان می آید حالا چه رسد به امام رضا،

س: تنها که امام رضا نبود

ج: بله به امام رضا بخواهد

س:

۱۴: ۱۲

ج: غرض انصافش دیگر مسأله امامت یک جور دیگری است بین شیعه دیگر فرق می کند مثل راوی و فقیه و اینها نیست دیگر بخواهد به امام اهانت بکند آدم یک جورش می شود انصافاً من که هر وقت یک نکته ای را می بینم یک جورم می شود حالا اصحاب عمل هم بهش می کنند اما انصافاً آدم یک جورش می شود و یک مقداری روایاتی که ما الآن از ابن ابی عمیر داریم از همین راه است، حمید از ابن سماعه عن ابن ابی عمیر و غالباً هم نمی گوید ابن ابی عمیر می گوید محمد ابن زیاد، دیدم بعضی از آقایون که به قول خودشان رجال می خواهند کار بکنند گفتند مجهول است، نه محمد ابن زیاد در این جا ابن ابی عمیر است نمی دانم حالا چرا واقفیه اسم خودش را می بردند، ابوعمیر اسم پدرش است، کنیه پدرش است اسمش زیاد است، اسم پدر ایشان زیاد است این روایت، آن وقت این روایتی که می گوید امام حسن پنج تا زن طلاق داد منحصر از این جاست از کلینی از این جاست، حالا شاهد و این من منشأ یک مقدار شدوذ آراء آقای خوبی است چون آقای خوبی این را درست می دانند دقت کردید،

س: صحیحه می داند

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

جلسه: ۷۲

صفحه ۶

ج: صحیح می‌داند اصحاب هم عمل نکردند چون ایشان گفته چون موثق است این هم موثق است به اصطلاح موثق است یعنی معتبر می‌داند روشن شد من حالا که یک صحبتی می‌کنیم همه را گفت حل و ربط تاریخی‌اش را هم بگویم، یک مقدار از شذوذ آراء آقای خویی مال این است روایاتی است که از حمید ابن زیاد از ابن سماعه آمده و یکی از روایات مهم ابن ابی عمیر هم فعلاً ایشان است یعنی فعلاً در آثار ما ایشان زیاد دارد از ابن ابی عمیر، همین‌جا هم مثلی که ابن ابی عمیر گفته؟ نیست؟

س: اصل آن حدیث دوم ابن ابی عمیر بود

ج: لیکن نهیکی، نهیکی از شیعه است اهل بغداد است شیعه است ایشان مشکل ندارد،

س: این‌جا به همین مقدار اکتفاء کرده که ابن بکیر و اصحابش این را گفتند از قبل روایت رفاعه بعد در روایت سوم سند انگار متفاوت می‌شود می‌رود به سماعه، حمید ابن زیاد عن ابن سماعه عن محمد ابن زیاد

ج: همین ابن ابی عمیر

س: قبلی ابن ابی عمیر بود چون ابن سماعه نبود این‌جا

ج: نهیکی که بود گفت ابن ابی عمیر نمی‌دانم چه است؟ حالا این البته داریم که ابن سماعه است و ابن ابی عمیر اما کم است، بیشترها می‌دیدیم حالا مثلاً یک رمزی بود بین واقفیه و غیر، آخر گاهی اوقات می‌دانید یک مطلب غیر طبیعی رمز می‌شود شما نمی‌دانیم مطلع هستید در کربلا بعد از ظهور شیخ احمد احصای بعد مخصوصاً سید کاظم رشتی، آن سید کاظم جدا کرد آن وقت رمز شد بین شیخیه و غیر شیخیه، غیر شیخیه بالاتر از سیدالشهداء زیارت می‌کردند، شیخیه پایین پا را زیارت می‌کردند مقابل شهداء، هر کسی آن ور زیارت می‌کرد از شیخیه بود، هر کسی این ور، حتی در کتاب‌های که آن زمان نوشته نوشته البالا سربیه من البالا سربیه اصلاً تعبیر البالا سربیه، آن یکی را نوشتند پشت سربیه، البته شاید حالا شما تعجب بکنید که حالا زیارت خودش مستحب است این منشأ انشقاق فرقیه نمی‌شود مذهبی نمی‌شد اما این شد در کربلا از سال هزار و دویست و چهل و یک که شیخ احمد فوت کرد تا هزار و دویست و پنجاه و نه که سیدکاظم رشتی فوت کرد، سیدکاظم خیلی شیخیه را جدا کرد اصل جدا شدن شیخیه از بقیه از زمان سیدکاظم بود، آدم ناصالحی هم هست انصافاً، سیدکاظم رشتی با شیخ احمد خیلی فرق دارد، شیخ احمد قابل قیاس با ایشان نیست، بله

ج: ضبط هم می‌شود حالا

س: علی محمد شاگرد سیدکاظم است

ج: علی محمد هم شاگردش است علی محمد،

س: علی محمد

ج: البته بین ماها معروف است سیدعلی محمد باب خدا رحمت کند آقای بجنوردی بزرگ رحمه الله علیه در خراسان اگر کسی می‌گفت سید می‌گفتند این بابویه، بین ما این ور می‌گفت ما بهش می‌گفتیم میرزا علی محمد باب، اصلاً علامت این‌که بابی و غیر بابی به این بود اگر کسی می‌گفت سیدعلی محمد حالا معروف به سیدعلی محمد باب است ماها هم دیگر من از آن زمان در ذهنم بوده دیگر سید بهش نمی‌گویم خدا رحمت کند آقای بجنوردی می‌فرمود که اگر کسی می‌گفت، می‌گویم الآن که نشنیدم الآن که

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۷

جلسه: ۷۲

زیاد می‌نویسند سیدعلی محمد باب، ایشان می‌فرمود ایشان نقل می‌کند مثلاً مال حدود صد سالی قبل ایشان هزار و سه صد و سی به مشهد آمدند هزار و سه صد و چهل و سه بعد از سیزده سال هم از مشهد درآمدند ایشان از آن زمان مشهد نقل می‌کنند، بله

س:

۱۸:۳۹

ج: بله، می‌گوید ایشان سید نبود ایشان مدعی بود که سید نبود علی محمد باب، میرزا علی محمد باب می‌گفت بی‌خود بهش می‌گفتند سید،

س: مراجعه کردم در ذریعه یک از کتاب شیخیه به نام رساله فی البداء بعد می‌گویند که و یطعن علی البالاسریه فی رسالته کثیری،

س: بالاسریه

ج: بالا سریه،

س: ریشه غیر چیز مبالغه

ج: بالاسری‌ها یعنی شیعه‌های خودمان، نشنیدید این اصطلاح را بالاسریه، نه حالا لطیفش به عربی رفتن است، نه عربی، البالاسریه و الپشت سریه،

س: خودش یک معماست،

س: آری دیگر

س: نه خب این بالاسریه که

ج: بل پشت سریه اصلاً پشت چاپ می‌کند با این که عربی پی ندارد و الپشت سریه، پشت

س: این جا پی را نمی‌زنند لذا احتمالاً

ج: آری، البالاسریه من می‌خواستم این اصطلاح را هم بگویم چون متن که این مراد این است یک چیزی مستحبی منشأ

س: چه فرمودید اسم کتاب را

س: بداء

س: بداء

ج: فیه طعن علی البالاسریه این را از شیخیه‌ها نوشته بر طعن بر متشرعه به قول معروف این شیخیه حالا به هر حال این حالا آیا واقعاً من هنوز هم نمی‌دانم ندیدم کسی متنبه شده باشد این رمز بود که واقفی‌ها به آن می‌گفتند محمد ابن زیاد، شیعه‌ها می‌گفتند ابن ابی عمیر، حالا شما این جا نگاه کنید آنی که شیعه است می‌گوید ابن ابی عمیر اینی که واقفی است می‌گوید محمد ابن زیاد، این همان است لیکن یک عده‌ای دیدم بعضی‌ها اسم نمی‌برم دیگر چاپ هم کردند گفتند و السند مجهول این محمد ابن زیاد را نشناختند این ابن ابی عمیر است بفرمایید آقا و این مشکل هم روشن شد یک مقدار از مشکلات کسانی قائل به خبر ثقه هستند همین است چون این دو نفر واقفی هستند مثل علامه عمل نمی‌کنند، علامه رحمه الله به خبر موثق عمل نمی‌کند، علامه صاحب مدارک لیکن چون آقای خویی به موثق، اصلاً به موثق در حقیقت عمل می‌کند نکته‌اش در سر عدالت و این‌ها نیست در سر وثاقت

است لذا این خبرها را ایشان عمل می کردند و این خبرها درش شذوذ دارد یعنی اصحاب ما بهش عمل نکردند بعضی ها، ایشان هم عمل می کنند خلافاً للمشهور البته این را هم باید قبول کرد خود مرحوم عبدالله ابن مغیره هم شرح دادم سابقاً دیگر حالا این جا حالش را نداریم بحث های رجالی است ظاهراً یک نوع شذوذ دارد فکر می کنم شبیه همین آقای خویی زمان ماست، بسیار مرد بزرگوار جزو اصحاب اجماع است، به تعبیر نجاشی ثقه ثقه، لایعدل به احد فی فقهه و رأیه، فوق العاده جلیل القدر است لیکن شاذ است، نمی دانم حالا چرا شاذ است آنش دیگر عنی حدیث را قبول می کند احادیث شاذه را هم قبول می کند بفرمایید دیگر حالا حال شرح شذوذ حدیث ایشان را نداریم بفرمایید،

س: محمد ابن زیاد صفار عن رفاعه عن ابی عبدالله علیه السلام قال سئلت عن رجل قال

۳۰: ۲۱

امراًته حتی بانت و

۳۲: ۲۱

عدتها ثم تزوج زوجاً آخر فطلقها ایضا ثم تزوجها زوج الاول أ یهدم ذلك الطلاق الاول قال نعم، قال ابن سماعه و كان ابن بکیر یقول المطلقه اذا طلقها زوجها ثم ترکها حتی تبین ثم تزوجها فانما یعدم علی طلاق مستأنف قال و ذکرها حسین ابن هاشم ج: این هم از واقفی هاست، حسین ابن هاشم قال قلت له این جا این من، البته این روشن شد این مراد اجمالاً این یک شرحی دارد البته این صدر و ذیلش یک کمی شرح می خواهد اجمالش این بود که این در زمان امام صادق عده ای این حیلۀ این را به کار بردند مرحوم جد ما هم در وسیله دارد که ربما یصنع بعضهم این جور می کردند یک کسی مثلاً یک خانمی می گرفت فرض کنیم مثلاً متعه به مقدار مثلاً یک روز یا مثلاً پنج سال بعد این را طلاق، مدت را می بخشید

س: تمام می شد بله

ج: نه می بخشید بعد یک دومی می گرفت دوم می گرفت

س: زوجه

ج: بعد دوم می گرفت به عنوان این که بعد می آمد باز خود اولی می گرفت می گفت که این که آمد در وسط گرفت دیگر عده تمام شد، یهدم الطلاق، این هدم می کند در روایات ما آمده که نمی شود، این اگر خودش شخص اول دخول کرده باشد باید عده را نگهدارد یعنی عده باید بماند مجرد این که بعد از طلاق شد کافی نیست بعد از هبه مدت شد کافی نیست این یهدم، امام می فرماید اذا بانت منه یهدم، یعنی اگر عده اش گذشت، اگر زمان عده گذشت اشکال ندارد اما اگر زمان عده نگذشت نه، حالا این یک شرحی دارد و این متأسفانه این آقای مرحوم جد ما تصادفاً در وسیله هم دارد و این اصلاً در آن زمان ظاهراً بعضی از شیعیان در کوفه انجام می دادند، این چون دیگر شرح تاریخی و این ها که آیا مراد این روایت این است یا این نیست؟ احتیاج به توضیح دارد بفرمایید آقا،

س: در هر صورت بله بعد می گوید قال ببخشید قال و ذکره حسین ابن هاشم انه سئل

۵۲: ۲۳

عنها فاجابها بهذا الجواب فقال له سمعت فی هذا شیئاً فقال روايه رفاعه، فقال ان رفاعه روی اذا دخل بينهما زوج،

ج: رفاعه گفت بعد تزوج زوجاً آخر این نکته

س: فقال زوج و غیر زوج سواء فقلت سمعت فی هذه شیئاً فقال لا، هذا مما رزق الله عز و جل من الرأی

ج: این اخذ به اطلاق است

س: و قال ابن سماعه و ليس نأخذ بقول ابن بكير فان الروایة اذا كان بينهما زوج، این نشان می دهد که مذهب واقفیه هم دقیقاً اخذ به روایت بوده، آخر چون یک عبارتی هست خذوا ماروا و ذروا ما رأوا، این ها خیال می کردند مثلاً واقفیه عمل به رأی می کردند این شاهد است که عمل به رأی نمی کردند،

س: روایت است

ج: حتی این جا با این که اطلاق است قبول نکردند، ابن سماعه که فقیه شان است می گوید ليس نأخذ بهذا الرأی لانا نأخذ بما جاء فی الروایة لذا آن عبارت باید یک معنایی برایش بشود، خذوا ما رووا ذروا ما رأوا باید معنای دیگر بشود، چون آنها اهل رأی نبودند لذا گفتند مراد از رأوا یعنی مذهب واقفی، این که خلاف ظاهر است مذهب واقفی که خلافی،

س: این مذهبی است که باید برود کنار،

ج: باید برود آن که هیچ آن بحث ندارد، خذوا ما رأوا با آن، این یک نکته فنی دارد، این عبارتی که خیلی مشهور است احتیاج به نکته فنی دارد اصولاً واقفیه قائل به رأی نبودند که امام بفرمایند به رأیشان عمل نکنید، لیکن به روایت شان عمل نکنید، اصلاً تصریح دارد که لسنا نأخذ بهذا این ابن سماعه که بزرگ واقفی، خیلی خوب، بله آقا؟

۲۵:۳۷

طولانی دارد، خلاصه ای

ج: طولانی دارد به قول ایشان،

س: خلاصه ندارد

ج: خلاصه ندارد این یکی بی خلاصه است علی ای حال

س: در مباحث فهرستی انشاء الله

ج: مباحث فهرستی انشاء الله تعالی حواله به

س: بعد در حدیث چهارم هم محمد ابن ابی عبدالله عن محمد ابن حکیم عن عبدالله ابن مغیره

ج: محمد ابن ابی عبدالله همین است که به اصطلاح محمد ابن جعفر هم بهش می گویند، احتمال هم دارد که این جا مرادش همین ابن بوته باشد که لیکن خلاف ظاهر است محمد ابن جعفر اسدی، ایشان از بنی اسد است و عربی صمیم است ایشان از کوفه به عنوان نشر دعوت تشیع می آید به ری و لذا تقریباً محرمانه زندگی می کرد محمد ابن جعفر اسدی یک نوع حالت محرمانه داشت آن وقت از قم یک عده ای اینی که از قمی ها مثلاً مشایخی، مثلاً طلبه های عادی مثلاً بگویم آمدند پیش ایشان از ایشان اخذ کردند ظاهراً نکته اش این بوده این زیارت معروف جامعه را هم ایشان نقل می کند، شیخ صدوق از دو سه نفر نقل می کند که همه ظاهراً طلبه های عادی هستند جزو مشایخ معروف نیستند، ظاهراً مشایخ معروف خیلی با این تماس نداشتند، طلبه های عادی آمدند ری از قم آمدند ری از ایشان اخذ حدیث کردند، کلینی هم از ایشان نقل می کند، که نشان می دهد احتمالاً کلینی شاید در حال

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۰

جلسه: ۷۲

تستر و خفیه از ایشان نقل کرده ایشان اسمش محمد ابن ابی عبدالله است لیکن معروفتر محمد ابن جعفر الاسدی جعفر کنیه‌اش ابو عبدالله است این محمد ابن ابو عبدالله و محمد ابن جعفر یکی است بفرمایید،

س: این خلاصه باز دوباره همان داستانه این دفعه بین عبدالله ابن مغیره و عبدالله ابن بکیر سر این که توضیح می‌دهد، چرا؟ این چیزها، آخرش هم می‌گوید که هذا ممارزق الله هذا ممارزق الله، این رأی ندارد در این روایت،

ج: خب بخوان سند را محمد ابن، معاویه ابن حکیم از

س: متن مانده

س: متن مانده

س: متنش طولانی است آخر

ج: نه سند بعد از معاویه ابن حکیم که است؟

س: عن عبدالله ابن مغیره قال سئلت عبدالله ابن بکیر

ج: البته از نسخه معروف ابن مغیره نیست عبدالله نیست آن نسخه اول معروفتر است مال مرحوم ابن ابی عمیر معروفتر

است بعدش،

س: تمام شد دیگر

ج: این تمام شد،

س: بله

ج: نه دیگر حدیث در آن باب نیست،

س: نه دیگر حدیث نیست این حدیث پنجم است

ج: علی ای به هر حال حالا خیلی وارد این بحث چون الآن نمی‌خواهیم آنچه که الآن به ذهن ما می‌رسد این است که این مطلب ابتداءً در مباحث حدیثی مطرح شد، احتمالاً شبیه قضیه خارجیه بوده مثلاً این مورد این مورد زیادی داشته چه کار بکنیم؟ اما بعدها چون مسأله تأثیرگذار بوده این نشان می‌دهد چقدر مسأله، این که ما مطرح کردیم زیاء الثقه شما اول خیال کردید، مثل این بحث جزئی است این قدر تأثیرگذار بوده که رفته در اصول، چون عرض کردیم اصول عبارت از این بود بعد از این که این فقیه شکل گرفت در قرن نهم به این معنی با حدیث و این‌ها بعد در فکر افتادند که یک قواعد کلی را پیدا بکنند که در اکثر از مسأله تأثیرگذار باشد این را اسمش را جدا کردند شد اصول فقه اصول این جوری جدا شد، لذا اصول اصولاً بعد از فقه جدا شد، اصولاً بعد از فقه به اصطلاح که به اصطلاح اجتهادی زمان ما بعد از این فقه نه اجتهادی زمان صحابه، اجتهادی زمان، بله در بحث قیاس وقتی وارد شدند اجتهادی زمان صحابه هم مطرح شد، اصولاً ما عرض کردیم آنچه که در زمان صحابه در اصول مطرح شده این‌ها جزو منابع تشریع هستند، مصادر تشریع اند، مثلاً اجماع، اجماع جزء مصادر تشریع، مثل کتاب است، مثل سنت است قیاس مثل کتاب است، مثل سنت است، اما آنچه که از قرن دوم نیمه‌های دوم قرن دوم مطرح شد جزو ادله احکام هستند جزو امارات هستند، جزو حجج هستند این دوتا با همدیگر فرق، مثلاً در میان شیعه اجماع جزو حجج است، در میان اهل سنت، اجماع جزو مصادر است این دوتا با همدیگر خیلی فرق می‌کنند در ادله شیعه اگر اجماعی شد کشف قول امام باش می‌کنند، دقت کردید،

.....

شأنش شأن طریقت و دلالت است اما در میان اهل سنت اجماع خودش مصدر است و لذا حکم الهی را با اجماع بر می دارند اصلاً بحث سر همین بود، که اگر اجماع شد مثلاً فرض کنید بحث اراضی خراجی وقتی عمر نظر آنها را جمع کرد آمد اعلام کرد، این اصلاً این ها ذهن شان این بود که انسان در جنگ هر چه می گیرد این غنیمت است، حالا می خواهد زمین باشد، می خواهد گاو باشد می خواهد طلا باشد، این ها آمدند گفتند صحابه که نه، اگر غیر منقول باشد این غنیمت نیست، این را تقسیم نکنیم اگر زمین گرفتیم زمین را تقسیم نکنیم چه کارش بکنیم بگذاریم در بیت المال، اجازه بدهیم پولش را به اصطلاح خراجی، خراج در لغت عرب درآمدزا، زمین هایی درآمدزا اراضی خراجیه یعنی زمین های درآمدزا این را هم دلیلش و لذا بعضی ها مثل ابن حزم منکر هستند اراضی خراجیه را این هم یک شرحی دارد خودش اراضی خراجیه این ها هم ایشان می گوید نه، مثل بقیه چیزها غنائیم باید تقسیم بشود، فرق نمی کند، فرقی در این جهت ندارد، می گویند عمر هم وقتی مطرح کرد مثل طلحه یا زبیر، سعد ابن ابی وقاص این ها می گفتند تقسیم بشود، چون این ها شرکت کردند در جنگ گرفته بودند، سعد ابن ابی وقاص که فاتح عراق است زمین عراق هم تا حالا تا آن وقت در حجاز نظیر نداشت از جنوب که وارد خلیج می شود تا بالای بغداد کلاً درخت بود بعد هم دوتا جوب پر آب، آن جا اصلاً آتش هم نمی دانید مطلع هستید در کل سعودی نهر ندارند

س: بله

ج: سعودی دو برابر ایران است حجمش، سه میلیون کیلومتر مربع است عراق کلاً به اندازه استان خراسان یک چیزی کوچک تر است، خراسان سابق،

س: بله

ج: دوتا نهر پر آب نهصد و سی کیلومتر از شمال عراق تا جنوب همچون چیزی در حجاز نبود آتش هم نیست، نه این که آن وقت نبود آتش هم نیست چنین چیزی به این ثروت و این همه درخت اصلاً در آن جا نبود، در سال هزار و نهصد و هفتاد و دو بود، هفتاد و سه میلادی یک مجله ای در کویت به نام العربی صادر می شد ادعایش این بود که ظاهراً علی مابالی در تمام دنیا نمی دانم هفتاد و سه، هفتاد و چهار، نه هشتاد و دو میلیون درخت خرما وجود دارد، سی و هفت، سی و هشت میلیون در عراق است فقط، یعنی تقریباً نصف خرمایی دنیا الآن این طور نیست نسبتاً بهم خورد بعد از جنگ، چون خیلی از نخلستان ها سوخت دیگر بمباران و این ها از بین شان برد، خیلی ها را مردم ول کردند،

س: در

۲۸: ۳۲

قدیم بود که عراق نصف خرمایی جهان را تأمین می کند

ج: همین این من آمار دیدم من آمار دیدم، نوشته بود هفتاد و هشت، آن وقت سی و چهار مثلاً، یک چیزی نصف نه، یک چیزی کمتر نصف یک چیزی کمتر از نصف نصف خرمایی دنیا در عراق بود خب این ها شما حجاز را در نظر بگیرید با این عراق ابن حزم البته این هم یک مشکلی است حتی از علمای ما هم، حتی از این معاصرین اسم نمی خواهم عده ای که درباره زمین نوشتند نوشتند اراضی خراجیه ملک احدی نمی شود باید مثلاً بیت المال باشد و اجازه داده بشود و این ها این ها ملتفت نیستند، الآن عراق دارند باشیم، چون ارض خراجیه معروف هم عراق است فقط این هم باز یک مسأله دیگر چون عده ای سعی کردند اهواز،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۲

جلسه: ۷۲

.....
عده‌ای شام، شهرهای دیگر را هم که سر سبز بودند این‌ها را خراجیه قرار بدهند لیکن مسلم عراق است حالا آن اهواز و شام و این قسمت‌ها روشن نیست اما مسلم مسلم عراق است و الآن هم عراق اصلاً باش معامله ارض خراجیه نمی‌کنند، همین الانش هم نمی‌کنند اولاً ماشاءالله این همه الآن مراکز علمی درست کردند، مثل شهرک‌های علمی این اگر اصلاً درست باشد ارض خراجیه باشد قابل وقف نیست، اصلاً ملک نمی‌شود ارض عراق، ارض عراق ملک نمی‌شود،

س: آن وقت خراجیه منحصر به عراق است می‌فرمایید

ج: الآن تقریباً در می‌گویم چون این‌ها بحث‌شان این بود که باید آن ارض به اصطلاح چیز باشد؟ اسمش چه است؟ مزروع باشد و آباد باشد، محیات باشد آن وقت عده‌ای هم قید کردند که باید محیات بشری باشد مثلاً شمال ایران که جنگ‌ها بود گرفتند جنگ را حساب نکردند مثل نخلستان که خود بشر درست کرده این، و این پر از، عده‌ای هم چهارتا قرار دادند اما در بین ما متعارف بین ما عراق است فقط، اما هستند در میان اهل سنت در به اصطلاح تقسیم بندی اراضی اهواز را هم قسمت خوزستان را هم جزو اراضی مفتوح عنوه، فعلاً معروفش عراق است مرحوم علامه هم که می‌گوید سی و شش میلیون جریب این از همان معروف اهل سنت نقل کرده که شیخ انصاری هم دارد از بصره تا حدود تکریت سی و شش میلیون جریب است این اندازه گیری زمان خود عمر شد، خیلی عجیب است،

س: ارض سواد هم همین است؟

ج: همین است سواد هم همین است

س: سواد بله

ج: ارض سواد هم همین است و البته این را ایشان نوشته و مثلاً می‌گویند علماً مخصوصاً امیرالمؤمنین نظرش این بود که باید این طوری بشود، لیکن در کتاب این را حالا چون دیگر الکلام یجر الکلام شده یک کمی به قول آقای حسن رضا خیلی خارج شدیم در کتاب معجم البلدان نوشته این زمان قباد شد این کار، این ابداع ایرانی‌ها قبل از اسلام بود پدر آنوشیروان و سرش هم می‌گوید این بود که یک روز قباد از لشکر عقب افتاد رفت یک جایی دید یک مثلاً باغی است خانمی است دارد نان می‌پزد یک بچه‌ای هم هست مشغول نان پختن می‌شود بچه می‌رود طرف یک درخت انار انار بچیند، آن زن ول می‌کند می‌آید بچه را جدا می‌کند، بعد که بچه جدا می‌شود باز می‌رود سر نان، باز بچه می‌رود طرف درخت انار، هی می‌آید بچه را جدا می‌کند هی می‌رود طرف، این خیلی ناراحت شد قباد که این چرا این جور؟ ازش پرسید شما چرا این کار را می‌کنید گفت الآن وقت انار است هنوز مأمورین دولت نیامدند مالیات را بگیرند و ما تا مالیات نگیرند در اموال تصرف نمی‌کنیم این بچه می‌خواهد برود انار بچیند

س: کم می‌شود

ج: کم می‌شود خیلی عجیب است، بله آقا؟

س: این حق دولت کم می‌شود

ج: حق دولت حالا شما از آن ورش استفاده نکنید، یک دفعه

بدهید بگویید اجداد شما سابق این جوری بودند ایرانی‌ها آن وقت قباد خیلی ناراحت می‌شود بر می‌گردد روز بعد به دستگاه سلطنت و این‌ها مطرح را می‌کند، وزراء را جمع می‌کند، مأمورین جمع می‌کند، چه کار کنیم؟ این خیلی بد وضعی است این‌که من دیدم که خیلی وحشت‌ناک بود نمی‌گذاشت این بچه، بچه هم می‌رفت طرف انار این می‌رفت طرف به اصطلاح تنور باز بر می‌گشت بچه را کنار می‌زد بعد از فکر ایشان گفت بیاییم یک کار بکنیم مالیات را به جایی که از انار بگیریم از زمین بگیریم

س: بله که دیگر کم و زیاد نشود

ج: مثلاً برای هر متر این قدر مالیات بگیریم جایی که انار کاشتند یا نخلستان ما به جایی که مالیات را از محصول بگیریم مالیات را از زمین بگیریم، لذا هم در فقه ما این طور است دیگر خراج و مقاسمه خراج جایی است که مالیات از زمین است مقاسمه جایی است که مالیات از محصول است از گندم، از گندم گرفته می‌شود این در معجم البلدان نوشته ارض سواد از زمان قباد خودش به صورت خراجی بوده یعنی مالیات را آن وقت هم مالیات‌ها را سه قسم زمین و این‌ها را تاریخ نوشتند دیگر، زمین پست‌ترش هشت درهم بهترش ده درهم، بهترش دوازده درهم زمین‌ها را اندازه گیری می‌کردند کیفیت زمین را می‌سنجیدند طبق او اجاره می‌دادند به جایی که مثلاً بیایند از محصول بگیرند از خود زمین می‌گرفتند و ادعا شده که این‌ها می‌گویند در دنیای اسلام که این کار عمر بود و به اشاره امیرالمؤمنین بود، اما در این کتاب آورده که کار قباد پدر آنوشیروان بود و سرش هم این بود که مردم راحت باشند در پراخت مالیات در فشار قرار نگیرند دقت فرمودید این هم راجع به ارض سواد که نمی‌خواستیم صحبت کنیم حالا علی‌رضا هم چپ چپ نگاه می‌کند که بله، حالا بله آقا؟

س: می‌گویم

۳۸:۰

ج: بله،

س: اطراد در استطراد

ج: بله اطراد در استطراد، رد شد دیگر از اطراد حالا به هر حال معلوم شد که این بحث زیادی ثقه که من دیشب پریشب مطرح کردم یک بحث عادی نیست خیلی تطور پیدا کرد، بعد اقسام نوشتند اقسام ثقه نوشتند اقسام این خبر، اقسام آن خبر، هی سعی کردند تفریعات بکنند، البته ما که به طور کلی نظرم این است که این مسائل قضیه خارجی است اصلاً حقیقه نیست به هر حال سعی کردند به صورت مسأله حقیقه در بیاورند، یعنی بعد از قرن دوم بعد از سال‌های صد و پنجاه، صد و هفتاد، صد و هشتاد سعی کردند اصول را جدا بکنند و این مسأله را هم تدریجاً البته زمان خود خطیب که حالت اصولی ندارد اما بعدها این را هم در اصول آوردند که اصولاً زیادی ثقه را قبول بکنیم؟ یا زیادی ثقه را قبول نکنیم یا تفصیل قائل بشویم؟ آن وقت ایشان خواندند دیشب، من ندیده بودم قبلاً از زرکشی سیزده قول زرکشی نقل می‌کند، یکی هم خودش چهارده قول، چهارده قول در این مسأله قرار داده حالا این بحث‌های بود که آن‌ها گفتند.

می‌ماند بحث‌هایی که ما باید بگوییم باز برگردیم روی شیعه آیا زیادی ثقه را قبول بکنیم یا نکنیم؟ یا تفصیل دارد؟ عرض کردیم نکته بحث ابتداء روشن بشود اولاً آیا این بحث از قبیل قضایای حقیقه است انصافاً خیلی بعید است اصولاً من عرض کردم انصافاً تا آنجایی که من خودم مراجعه کردم، کم دیدم در باب خبر یک نفر مبانی‌اش در تمام موارد حفظ شده باشد، مثلاً این خبر

.....

را گفته ثقه آدم وقتی نگاه می کند می بیند روی مبانی خود ایشان ضعیف است، نمی دانم چه شده؟ خبر چرا این جوری است؟ مثلی که یک مقدارش این جوری است که مثلاً یک مبانی دارد یک خبری بهش می رسد که این طبق مبانی ضعیف است حسی می کند آدم، هی این ور آن ور می زند که درستش بکند از آن ور نمی شود رفعش بکند، هی سکوت یا به عکس غرض این که من کم دیدم مرحوم صاحب حدائق اشکال می کند به صاحب مدارک که ایشان به خبر موثق عمل نمی کند اما در فلان باب به روایت ابن فضال عمل کرده اشکال می کند راست اشکال، حالا من اشکال را توسعه می دهم اصولاً کم دیدم که آقایان چه اخباری؟ چه اصولی؟ چه سنی؟ چه شیعه؟ مگر آنهایی که کاملاً محدود است مثل اسماعیلی ها، اسماعیلی ها فقط به دعائم عمل می کنند به هیچی هم عمل نمی کنند فقط این ها مبانی شان واضح است چون مقدار عددهش معین است کتاب هم معین است، هیچی کم و زیاد ندارد به استثنای مثل اسماعیلی ها انصافاً اکثر، آن طور که من تا حالا دیدم خود همین بخاری، از بعضی وقت ها حالا مثلاً از عمران ابن حتان نقل می کند، آن را هم گفتند البته از عمران ابن حتان که نقل می کند مقرون است یعنی کامل نیست از او، لیکن به هر حال آوردن اسم عمران ابن حتان کسی که به امیرالمؤمنین آن طور می گوید، راجع به عبدالرحمن ابن ملجم آن طور می گوید شعر در

۵۴: ۴۰

دارد عبدالرحمن ابن ملجم ایشان می گوید خب این عادتاً نباید نقل بکند مخصوصاً خوارج که به اتفاق مسلمان ها کافر است ایشان از مروان ابن حکم نقل می کند که مروان قاتل طلحه است اصلاً، اگر کسی با اصطلاح این ها به صحابه بد بگوید این می شود کافر، این کشته صحابه را

س: اگر طبق مبانی بود اصلاً مستدرک صحیحین نیامد، وجود ندارد

ج: بله اصلاً این چه جوری شده آدم متحیر؟ نه واقعاً متحیریم، البته مستدرک روایتی هم دارد که روی مبانی خود بخاری یا مسلم نیست به هر حال این واقعاً از مروان ابن حکم طریذ رسول الله، طریذ ابی بکر، طریذ عمر، آخر یک سابقه خوبی هم ندارد، از آن وقت هم در جنگ طلحه حتی یک عبارتی البته همه مصادر اهل سنت نیاوردند در عده اش من دیدم که بعد از این که تیر زد به طلحه قال لابن عثمان، ابان ابن عثمان، قد کفیتک احد قتله ابیک یکی از قاتل های پدرت را کشتم، پس این طلحه خودش قاتل عثمان است، حالا آمده به خون خواهی عثمان، یعنی واقعاً امیرالمؤمنین مظلوم، اصلاً قابل تصور نیست مظلومیت حضرت این بهش بگوید قد کفر، اگر این نقل درست باشد عرض کردم چون همه جا ندیدم من هم منصف هستم، قد کفیتک احد قتله ابیک، آن وقت در این فتح الباری که می خواهد سعی می کند جواب بدهد این موارد را مثلاً جواب داد بپنید دقت کنید، می گوید و قد روی عنهم یعنی از طلحه علی ابن حسین چون حضرت سجاد از طلحه نقل کرده پس قابل قبول است کارشان به کجا رسیده، حالا بله آقا؟

س: در مستدرک هشتم مستدرک حاکم

ج: چه هشتم؟

س: که روی مروان ابن حکم، طلحه ابن عبیدالله بسهم فشک ساقه بجنب و

۴۶: ۴۲

فالتفت مروان الی ابان ابن عثمان معه فقال لقد کفیتک احد قتله ابیک

ج: اما فکر کنم ذهبی قبول نکند حاشیه‌اش را نگاه،

س: این قسمت حاشیه ندارد در این چاپی که من دارم

ج: ننوشتہ نمی‌شود باید بنویسد

س: نه آن چاپی ظاهراً پنج شش

ج: بعدش چه نوشته صحیح اسناد

س: نه اینجا نه

ج: خب نمی‌شود، باید یک چیزی بگوید اگر مسند اگر باشد باید بگوید

س: بله این جا نگفته در حدیث قبلی گفته

ج: غرض باید بگوید حدیث صحیح الاسناد است علی ای من نگاه کردم باز طلحه را همه‌شان ندارد این قد کفیتک احد قتلہ ابیک، خیلی تعبیر عجیبی است، این آقا قاتل عثمان است آمده به خون خواهی عثمان با امیرالمؤمنین می‌جنگد آخر خیلی خنده دار است واقعاً آدم تحیر می‌کند از این، آن وقت باز برای تزکیه مروان این روایت در یک جایی اهل سنت هست می‌خواهی بیاورش علی ابن حسین عن مرو، آن هم یک قصه عادی است که مروان گفت در کوچه می‌رفتم این طور شد نه این که روایتی باشد من این را پی‌گیری یعنی پی‌گیری نکردم دقیقاً یک وقتی نگاه می‌کردم این روایتی هم نبود که حالا مثلاً به این تمسک بکنیم که علی ابن الحسین یعنی کارش به این جا رسیده که باید برای تأیید عمل بخاری از امام سجاد مایه بگذارد، روی عنه علی ابن الحسین اصلاً روایتش را دیدم،

س: در ذهبی اصلاً این روایت را متعرض نشده، در آن تلخیصش محقق یک چاپ دیگر گفته گفته که این جا ذهبی در مورد این روایت حرف نزده،

ج: نه خود، خود

س: خودش هیچی نگفته تهش،

ج: خیلی عجیب است،

س: روایت قبلی گفته، گفته صحیح علی شرط چیز؟

ج: مسلم

س: بله، اما دوتا قبل ترش گفته، صحیح

ج: معلوم می‌شود علی شرط نبوده خودش، حدیث قبلی هم شاید سندش یکی، شاید ذهبی آنجا صحبت کرده،

س: نه عرض می‌کنم ذهبی این حدیث روی آن صحبت نکرده، محقق هم گفته، گفته سکت عنه الذہبی فی التلخیص

ج: حدیث قبلش چطور؟ به همین سند اگر باشد شاید آنجا

س: سند دیگر

ج: آن سند دیگر است خیلی خوب، علی ای حال آقا برگردیم به مطلب خودمان این مسأله به اصطلاح که الآن می‌خواهیم مطرح کنیم مسأله زیادی ثقه این هست این که این‌ها آمدند تفصیلی قائل شدند این‌ها هست و این انصافاً من آنی که من دیدم تا

.....

حالا نمی شود کنترل کرد احادیث زیاد است بعضی ها طرف گیر می کند دلش می خواهد هر جور شده این حدیث را تصحیح کند یا هر جور شده این حدیث را رد کند، قابل قبول نبوده به یک نحوی از انحاء این حدیث را رد کند اگر خوف ایطال نبود بعض مواردش را هم مثال هایش را می زدیم که سعی می کند هر جور شده مثلاً درستش بکنند ولو آن راه بسیار راه ضعیفی است، حالا به هر حال این هم راجع به این قسمت آنی که از نظر فنی عرضش کردم قابل بحث است این است آیا این زیادی ثقه یک حکمی غیر از اصل حجیت خبر دارد یا نه؟ اصلش این است یعنی کسی که مبنی در حجیت خبر دارد، حالا یا وثاقت راوی یا عدالت راوی؟ یا این که مثلاً در کتب مشهوره باشد یا این که اصحاب تلقاه بالقبول همه مبانی یا عدالت که اهل سنت قائل اند بالاخره هر کسی یک مبنی در حجیت، آیا برای آن زیادی مبنای دیگری می خواهد یا همان مبنای عمومی؟ چون زیادی عرض کردیم انصاف قصه اگر ما باشیم همین طور که صاحب کتاب کفایه هم انتخاب کرد ظاهراً آنچه که در باب زیادی گفته می شود مثل همانی است که در اصل خبر گفته می شود نکته خاصی ندارد یک نکته ای خاصی بخواهد چون نکته ای که تصور می شود مثلاً ثقه دیگر نقل کرده این زیادی درش نیست خب نباشد، یا حالا اکتفاء کرده یا از قلم افتاده یا نکته ای پیش آمده، همان نکته ای که می گوید بله این قسم بندی نمی خواهد اگر شواهد نشان بدهد که یک نسخه ای اشکال پیدا کرده آن نسخه ای که نقیصه دارد نقص دارد، افتادگی دارد مخصوصاً آقایون معتقد اند اصالت عدم زیاده مقدم است بر اصالت النقصه ولو قبولش نکردند مثلاً نکته ای چیزی باشد و الا اگر ما باشیم و طبق قاعده همان دلیلی که در باب اصل حجیت خبر هست در زیادی هم هست، حالا فرض کن مثلاً مسلک ما عدم حجیت تعبد این را ما قبول نکردیم تعبد است، گفتیم باید به شواهد برگردیم، همچنان که در خبر به شواهد بر می گردیم در این زیادی هم به شواهد بر می گردیم هیچ فرق نمی کند، جمع شواهد می کنیم، اگر شواهد تأیید کرد قبول می کنیم و الا فلا، پس یک نکته کلی این است که آیا این بحث کلی است؟ نه، انصافاً بحث کلی نمی شود قبول کرد، نکته دوم آیا واقعاً در این مورد در خصوص این زیادی نکته خاصی پیدا می شود؟ نه انصافاً البته ممکن است در بین اقوال علمای اهل سنت باشد نمی خواهم بگویم نیست اما این واقعاً از نظر علمی بله ممکن است کسی بگوید من اصل حجیت خبر را قبول می کنم به خبر عدل، اما زیادی را قبول، این ممکن است این امکان دارد که من در زیادی این حرف را نمی زنم، چرا؟ چون این خبر دیگر ثقه نقل کرده این عبارت را ندارد پس می توانم در این توقف بکنم، اما اصلش را باز نمی گویند نمی گوید من اصل خبر واحد را قبول نمی کنم اما زیادی را قبول می کنم، عکسش نداریم آن طرفش معقول است این عکسش نامعقول است ناموجود علی ای حال انصاف قصه این است که همان دلیلی که می آید در باب اصل حجیت، بعینه همان دلیل می آید در باب زیاده دیگر حالا وجوهی که در کتب اصول آمده و حتی، ما وجوه کتاب کفایه را هم نخواندیم دیگر وارد این وجوه و تفصیلاتش نمی شویم لیکن نکته اساسی این است که در کتب ما، در کتب شیعه نحوه کار عوض شده یعنی آن جریان کار عوض است، خب اولاً در بین ما باید این نکته را در نظر بگیریم آیا زیادی در همان سند است؟ خوب دقت کنید، آیا زیادی در همان مصدر است؟ یا در مصدر دیگر این کلمه مصدر را هم توضیح بدهیم خدمت تان، کلمه مصدر در این جا پیش ما اصطلاحاً این جوری است، مثلاً یک روایتی در کتاب کافی باشد یک روایتی در کتاب تهذیب باشد سند یکی باشد لیکن در کتاب تهذیب یا کافی زیادی دارد، همین حدیث حجب این در کتاب کافی آمده ما حجب الله عن العباد در کتاب توحید صدوق مصدر دیگر توحید صدوق آمده ما حجب الله علمه این جا کلمه علمه را اضافه دارد این اصطلاحاً زیادی ثقه است، زیادی ثقه این است، و دوتا مصدر است این قبول این دوتا مصدر را ما قبول می کنیم که دو مصدر

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۷

جلسه: ۷۲

است لیکن نکته اساسی تر این است که باید باز این دو مصدر مراجعه بشود که آیا سندش و مصدر اولیه اش یکی است یا دو تاست؟ یعنی در پیش ما تعدد مصدر نمی دانم روشن شد به تعدد کتاب نیست ممکن است کتاب یکی باشد لیکن مصدر دو تا باشد، س: اگر مصدر اصلی یکی شد

ج: چرا؟ مثلاً همین حدیثی که در باب نفساء خواندیم از کتاب کافی در باب واحد ایشان این حدیث را ابتداءً از کتاب حریز عن زراره عن ابی عبدالله آورده فرض کنید دو سطر است دو سطر اولش است بعد فان انقطع عن حده هم حدود پنج سطر هم بعد دارد در کتاب کافی بلافاصله در آخر باب باز نقل می کند اما از کتاب ابن فضال آن از کتاب حریز بود، خوب دقت کردید آن از کتاب حریز بود این تعدد مصدر به این معنی در بخاری نیست یعنی پیش ماست، از کتاب حریز بود این از کتاب ابن فضال پدر است، آن حریز عن زراره عن ابی عبدالله بود این جا ابن فضال از ابن بکیر عن زراره عن ابی عبدالله، آن دو سطر اول هم مثل هم بودند، این چهار سطر اخیری زیادی است یعنی در کتاب روشن شد این را هم ما تعدد مصدر نمی دانم حالا شاید در اصطلاح علمی امروز که شما تحقیق کتاب هم می کنید تعدد مصدر نگیرند تعدد مصدر این است که مثلاً یکی کافی باشد یکی تهذیب باشد، یکی کافی باشد یکی توحید باشد، اینی که ما الآن حساب، من مخصوصاً می خواستم،

س:

۱۵: ۵۱

ج: این هم جزء تعدد مصدر است بین ما با این که آنجا حریز عن زراره عن ابی جعفر ابی عبدالله آن حدیث مثلاً هفت سطر بود شش سطر بود باز ابن فضال عن عبدالله بکیر عن ابی عبدالله دو سطر اول مثل هم هستند آن پنج سطر بعدی را ندارد اصلاً، این را به اصطلاح اسمش را گذاشتند زیادی ثقه، ما شواهد را اقامه کردیم که این ذیل مدرج است اصلاً از باب زیادی ثقه نیست، اولاً این تعدد مصدر است ای رو مبانی ما تعدد مصدر است بعد هم شواهد خارجی اقامه کردیم که مرحوم زراره شاگردهای متعدد دارد عمر ابن اذینه دارد، حریز دارد، فرض کنید عبدالله ابن بکیر پسر برادرش دارد، جمیل ابن دراج دارد این ها در حقیقت تعدد مصدر است به این معنی از دو شاگرد زراره است از یک شاگردش دو سطر است همان دو سطر به اضافه مقدار دیگر از شاگرد دیگر ایشان است حالا این جا را زیادی ثقه بدانیم یا مدرج، ما کلام راوی گرفتیم فرق کرد اصلاً کلاً بحث فرق می کند این سنخ بحث را اهل سنت نکته روشن شد ما عرض کردیم یک نکته اساسی پیش ما این است که مباحث حدیث شناسی را روی مبانی شیعه روشن بکنیم همین حدیث حجب را بخوانید در کتاب آقای بروجردی آمده در جلد اول جامع الاحادیث ما حجب الله هم از کافی نقل می کند هم از کتاب به اصطلاح

س: توحید

ج: توحید نقل می کند

س: سند هم

ج: یک احادیث دیگر هم هست حالا می خواهم توضیح آن قسمت را بدهم الآن به حسب ظاهر دو مصدر است آیا این دو مصدر است یا یک مصدر است؟ روی مبانی ما،

س: یک مصدر می شود

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۸

جلسه: ۷۲

ج: دقت کردید

س: بله

ج: روی مبانی ما از کافی بخوانید

س: از کافی طبق جامع الاحادیث جلد یک صفحه ۳۲۶ محمد ابن یحیی عن احمد ابن محمد ابن عیسی عن ابن فضال
ج: ابن فضال ابن فضال پدر است این منابع ابن فضال یعنی از کتب ابن فضال، عرض کردم کراراً انصافاً ابن فضال پدر خیلی
جلیل القدر است پسر ایشان علمیتش بیشتر است منابع بیشتر در اختیارش بوده، کتاب بیشتر در اختیارش بوده اما جلالت قدر پدر
خیلی بیشتر است، و گفته شده بعداً برگشته فتحی نبوده، اما پسر تا آخر کان فتحیاً دهره الی آخر عمره، همچون تعبیری تا آخر
ایشان فتحی بود و آنچه که ما در قم بیشتر داریم ابن فضال پدر است نه ابن فضال پسر بفرمایید، و این همین است که می‌گویند
حیوانات می‌آمدند بهش انس پیدا می‌کرد نماز می‌خواند در صحری، حیوانات حتی دزدهای مثلاً سر قافله گیری تا می‌آمدند ابن
فضال مشغول است فرار می‌کرد همه در، آنجا تعبیر دارد که سعالیک، سعلک انسان بد بخت را می‌گویند مراد این دزدهای سر
گردنه این‌ها می‌آمدند تا ابن فضال مشغول نماز بود در می‌رفتند اصلاً فرار می‌کردند ابن فضال را تا می‌دیدند این خب عظمت
روحی ایشان و حیوانات هم به ایشان انس، دور و بر ایشان می‌ایستادند این می‌خواهم مقام روحی و عظمت ایشان را بگویم،
س: عن داود ابن فرقد عن ابی الحسن ذکریا ابن یحیی عن ابی عبدالله علیه السلام قال ما حجب الله عن العباد فهو موضوع
عنهم،

ج: ببین ما حجب الله مال توحید صدوق

س: این جا مال توحید صدوق این چیزی که در جامع الاحادیث چاپ شده این یک خرده مشکل دارد چون آن جا این جوری
نوشته که ما حجب الله علی العباد فهو موضوع عنهم، بعد داخل پرائتز نسخه بدل این جوری کردند ما حجب الله علمه علی العباد
ج: این را چند دفعه گفتیم همین جامع الاحادیث اشتباه نوشته
س: ظاهراً چون در چاپ

ج: نه اشتباه نوشته نه این که این را ما اصلاً نه نه اصلاً علمه‌ها را در پرائتز نوشته نسخه بدل، لذا هم بعض از این آقایون اصولی
ما اخیرها، این آقایون اخیراً ما نوشتند فی نسخه علم نه نسخه نیست، در خود توحید علمه است، حالا چرا جامع الاحادیث این
کار را کرده نفهمیدیم، در کتاب کافی نیست و در جامع الاحادیث هم هست نسخه بدل هم نیست، دو مصدر اند، دو کتاب اند، نه
دو مصدر بفرمایید،

س: البته در نسخه بدل‌های کافی دارالحدیث علی العباد را دارد

ج: آن علی بله، علم را ندارد علم را ندارد

س: بله من عرضم این است که در توحید چاپی که ما حجب الله علمه عن العباد است هیچ، در عرض شود اعتقادات شیخ
صدوق هم و قال علیه السلام ما حجب الله علمه عن العباد

ج: بله درست

س:

۵۶: ۲

ج: یعنی به عبارت اخری تأکید دارد لذا یک بحثی دارند که آیا کافی مقدم است یا صدوق؟ می‌گویند چون کافی اضبط است مقدم است، ما گفتیم نه صدوق تأکید دارد روی این کلمه، این تأکید نشان می‌دهد می‌خواهد بگوید بابا کافی نسخه‌اش خراب بوده، نسخه دقت چون بعدش را با یک واسطه از شاگردهای کلینی نقل می‌کند این به عکس ولو کلینی ضابط است و اضبط است و دقیق است و به قول مرحوم نجاشی که درباره کسی ندیدم گفته باشد اوثق الناس فی الحدیث و اثبتهم فیه، درباره کلینی دارد لیکن خب بشر است دیگر اشتباه می‌کند اینی که صدوق در اعتقادات هم علمه را آورده، ببینید

س: علمه دارد

ج: در توحید هم علمه را دارد این اشاره به این که می‌خواهد تأکید بکند نسخه کلینی خلل دارد پیش آن است دیگر حالا نسخه مثلاً از دست آدم، قلم افتاده باشد مشکل ندارد که دقت می‌فرمایید این تأکید است نه این که صدوق حواسش نبوده
س: این جامع الاحادیث هم که طبیعتاً تحف العقول را ندارد ولی در تحف متنش تقریباً مطابق کافی است کل ما حجب الله عن العباد فموضوع عنهم حتی یعرفوا،

۵۷: ۹

صدرش این است ماحجب الله عن العباد

ج: البته این ذیلش هم حتی یعرفوا دارد یک زیادی هم دارد،

س: عرض کردم صدرش است آخر، ذیلش این اضافه را دارد که در کافی است

ج: بعد ظاهراً ظاهراً و العلم عندالله حالا نمی‌دانم چطور چاپ شده کلاً اگر باشد ظاهراً باید به نحو منفصل باشد کلاً

س: چاپ کرد من هم کلاً عرض کردم

ج: من خیال کردم کلاً خواندی

س: بله کلاً

ج: این اگر کلاً باشد یک جور معنی می‌دهد کلاً باشد یک جور دیگر است یعنی منفصل کلاً را جدا می‌نویسند کل، ما اما اگر مبنی بر فتح باشد کلاً کلاً مبنی بر فتح است ما زائده است کلاً از ادات قضیه شرطیه است، جمله شرطیه است جمله‌ای، کلاً کانت الشمس طالعه کان النهار اما کلاً یعنی کل، ما ما موصوله است کل الذی این دوتا با همدیگر خیلی فرق می‌کنند این اگر باشد فموضوع عنهم کلاً باید باشد، کلاً حجب الله عن العباد

س: فهو موضوع عنهم حتی یعرفوا

ج: اما در کتاب

س: کافی این

ج: نه در کتاب کافی فهو ندارد دارد فهو؟ ماحجب الله عن العباد

س: فهو موضوع

ج: فهو دارد،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۰

جلسه: ۷۲

س: نسخه بدل هم این جا فهو ندارد،

ج: چرا نسخه بدل آن وقت این هم یک نکته ادبی دیگر حالا ما باید همه این ها کار بشود تا جایی که ذهن ما می کشد ببینید در لغت عرب خبر درش فاء داخل نمی شود به هیچ وجه مثلاً زید فقائم، ضوابطش این است این جا ما حجب الله مبتداست فهو جمله خبر است این جمله خبریه فاء سرش داخل شده فاء سر خبر داخل نمی شود ماحجب الله،

س: این جا فاصله هست به خاطر این

ج: نه نه یک اصطلاحی دارند اگر مبتدا یک لفظی باشد که مفید معنای شرطیت باشد فاء داخل می شود چون در جزاء شرط واقع می شود ان جائك زید فاکرمه این ببینید این جائك زید فاکرمه مثل الذی دخل بیتی فله کذا، الذی ولو موصول است و اسم است، درست است دقت می فرمایید

س: این فله

ج: لیکن چون معنای شرط می دهد یعنی کل، معنای شرط می دهد فاء در جواب، در خبر و الا به حسب اعراب این جور می گوئیم الذی مبتداء فاء که به اصطلاح فاء رابطه بشود اصطلاحاً فاء رابطه، فاء جزاء فاء رابطه می گویند له، له خبر مقدم درهم هم مبتدای مؤخر جمله خبر الذی جمله، این جا بر خبر فاء داخل می شود چون مبتداء معنای شرط می دهد، ماحجب الله عن العباد این معنای شرط را می دهد یا کُلُّما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم، پس معلوم شد که احتمالاً هم مرحوم صاحب تحف العقول از کتاب کافی گرفته البته چون دارد حتی یعرفوا دارد،

س: معلوم می شود از جای دیگر بوده

ج: و این باز ببینید این زیادی البته ایشان زیادی ثقه نیست این زیادی تأثیرگذار است همین زیادی این جا می دانید چرا؟ چون الآن بحثی دارند که این ماحجب الله عن العباد یعنی چه؟ گفتند ماحجب الله یعنی این که عقل بشر بهش نمی رسد مسائل مال قیامت و درجات بهشت و سؤال نکیر و منکر دیگر اگر ما به آن ها اعتقاد پیدا نکنیم ما عقل مان بهش نمی رسد ادراک اشکال اما این می گوید حتی یعرفوا یعنی نمی دانند این حتی به قرینه حتی یعرفوا

س: برائت می شود آن وقت

ج: آن وقت به درد برائت می خورد لیکن مشکلش چه است؟ زیادی ثقه نیست، نه چون در کافی این زیادی هست، بحثی که الآن هست که این که آیا مراد از حجب یعنی انسان جاهل باشد این به درد برائت می خورد،

س: یا عقلش نمی رسد،

ج: یا مراد اصلاً انسان درکش نمی کند، یک مطلبی است که محدوده درک بشری نیست یعنی خداوند متعال علمش را از انسان گرفته انسان ولذا نسخه ای که دارد علمه باشد این هم به درد باب برائت نمی خورد ماحجب الله علمه یعنی آنچه که انسان علم بهش نمی رسد یعنی این سلب تکوینی است انسان امکان اطلاع بهش ندارد، دیگر انسان برداشته شد از آدم، چون انسان امکان اطلاع بهش ندارد، لیکن این حد تا و لذا این انصافاً نشان می دهد که این کتاب تحف العقول خیلی دقیق بوده این علمه را انداخته زیرش حتی یعرفوا را اضافه کرده،

س: به درد مان بخورد

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۱

جلسه: ۷۲

ج: بین بحث متن چقدر دقیق است چقدر حساس است

س: در

۴۳: ۶۱

یعرفهموه نوشته

س: تحف العقول

س: این هم طوری نیست یعرفهموه

ج: یعرفهموه یعنی خدا،

س: خداوند

س: حتی یعرفهموه

ج: این خدا نوشته یعنی مرادش خداست آن وقت تعریف الهی اگر مراد این باشد که خدا به انسان قدرت بدهد این از برائت نیست حتی یعرفوه طعنی به لسان وحی به لسان تشریع بیان میکند می شود برائت،

س: برائت می شود بله

ج: این حتی یعرفوه که شما خواندید چرا این نسخه از تحف العقول است

س: شک دارم چون

ج: چون می دانید که ما نسخه ای،

س:

۱۵: ۶۲

ج: نداریم از تحف العقول نسخه قدیم نداریم قدیم ترین نسخه ها به همان حدود هزار است اصلاً از آن نداریم،

س: بله همان چاپی

ج: اصلاً خود تحف العقول پیش ما نبوده اصلاً کلاً الآن نمی توانیم این را زیادی، می خواهم بگویم این نکات زیادی ثقه خیلی تأثیرگذار است،

س: بله

ج: به این که حدیث در برائت بیاید یا در برائت نیاید، اصلاً کلاً شاکله حدیث را عوض می کند لذا این شاید آخر بحث می خواهیم بگوییم واقعاً بحث متن یک بحث بسیار سنگینی است متن یعنی یک دریچه ای به کل تاریخ به کل حقایق خارجی این طور نیست، فرهنگ، تمدن، متن یک کار مهمی است یعنی کار اساسی است اینی که مثلاً باشد ذیل باشد یا نباشد؟ علمه باشد یا نباشد؟

س: کل استنباطها را عوض می کند

ج: کل استنباط را عوض می کند حالا سند مرحوم صدوق را هم بخوانید، می خواستم این نکته را بگویم آیا این جا تعدد مصدر است یا نه؟ این نکته بفرمایید،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۸/۳۱ - ۱۴۰۲/۰۶/۰۹

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۲

جلسه: ۷۲

س: از توحید بخوانم

ج: فقط توحید دارد دیگر جای دیگر ندارد صدوق

س: حدثنا احمد ابن محمد ابن یحیی العطار رضی الله عنه

ج: این پسر محمد ابن یحیی است که عرض کردم توثیقی ندارد لیکن پدرش جزء اعظم است به اصطلاح ما امروزی‌ها آقازاده است، ایشان از آقازاده‌های است که توثیق رسمی ندارد بفرمایید، احمد ابن محمد ابن یحیی

س: عن ابیه عن احمد ابن محمد ابن یحیی

ج: از این‌ها با کلینی یکی می‌شود

س: تا آخر یکی می‌شود عن ابن فضال داود ابن فرقد ابی الحسن ذکریا ابن یحیی عن ابی عبدالله

ج: روشن شد چه می‌خواهم بگویم این در تصورات ما تعدد مصدر نیست، در تحقیقاتی که شما الآن چاپ می‌کنید تعدد مصدر حسابش می‌کند می‌گویید جاء فی مصدرین، کتاب کافی این طور کتاب توحید این طور اما در تصورات ما این تعدد مصدر نیست این نسخه‌ای کتاب ابن فضال که به قم آمده وضعش هم روشن است، احمد اشعری نقل کرده بسیار نسخه صحیح هم هست قابل اعتماد هم هست،

س: کلینی هم از همین می‌گوید

ج: کلینی هم از همین نقل کرده مرحوم صدوق هم از همین نقل کرده، انما الکلام مرحوم صدوق از میراث‌های محمد ابن آن هم شاگرد کلینی است، شاگرد احمد اشعری است یعنی این نکته فنی نمی‌دانم امشب روشن شد، این تعدد مصدر که ما الآن مطرح می‌کنیم این یک نکته بسیار ظریفی است الآن در کتاب کافی یک مصدر است اما آن‌جا تعدد مصدر است، این‌جا دوتا مصدر است اما مصدر واحد دیگر خسته شدیم آقا، صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.